

## از حق بهایی بودن تا بهایی صاحب حق بودن

نکاتی پیرامون فتوای اخیر آیت الله منتظری

### اکبر گنجی

فتوای اخیر آیت الله منتظری در باره حقوق شهروندی بهائیان، در فضای ذهنی فقهای شیعی، یک گام به پیش محسوب می شود. ایشان می فرمایند: "فرقه بهائیت چون دارای کتاب آسمانی همچون یهود، مسیحیان و زرتشتیان نیستند در قانون اساسی جزو اقلیتهای مذهبی شمرده نشده اند، ولی از آن جهت که اهل این کشور هستند حق آب و گل دارند، و از **حقوق شهروندی** برخوردار می باشند، همچنین باید از رفت اسلامی که مورد تاکید قرآن و اولیاء دین است بهره مند باشند". این فتوا یک بار دیگر فرصت لازم برای نقد نگرش و رفتار ایرانیان، مراجع تقلید، فقها، روحانیون، روشنفکران دینی و دولت جمهوری اسلامی با بهائیان را به آزادیخواهان و حق مداران می دهد. همین فتوا، به خودی خود، از مظالم تأسف باری حکایت می کند (محرومیت از تحصیل، محرومیت از مشاغل دولتی، محرومیت از برگزاری مراسم دینی، حبس و زندان، فشار جهت توبه، قتل. دو نمونه زیر قابل توجه است. یک- جمال زاده در کتاب **سروته یک کرباس** می گوید در ایام کودکی وقتی در بازار اصفهان رد می شدیم یک دفعه می دیدیم که فریاد می زنند: بابی-بابی. بعد یک ظرف نفت بر سر طرف می ریختند و او را آتش می زدند. دو- سر خانم سالخورده ای که خواهر یکی از روشنفکران بنام کشور است را در ابتدای انقلاب به بهانه ی بهایی بودن از بدنش جدا کردند).

اگر نگاه نادرست و غیر عقلانی، و رفتار غیر اخلاقی و غیر انسانی وجود نداشت، نه صدور چنین فتوایی ضرورت می یافت، نه صدور این فتوا از سوی اعلم و افقه فقهای شیعه، شجاعانه تلقی می شد. شجاعانه بودن فتوای آیت الله منتظری به چشم کسی می آید که از فضای فکری مراجع تقلید شیعیان مطلع باشد. مراجع تقلید، بهائیت را فرقه ضاله ای که باید نابود شود، معرفی می کنند. به عنوان نمونه، آقای خمینی در یکی از موارد، در باره آنها می نویسد: "یک گرفتاری بسیار بزرگی که خطر عظیم بنیان کن در پیش دارد، العیاذ بالله تعالی، قضیه نفوذ **فرقه ضاله بهائیت** است که در غالب تشکیلات، علی المحکی و المعروف، نفوذ دارند و روز به روز دامنه دارتر می شود و من نمی دانم عاقبت کار اینها به کجا ختم می شود و من احتمال می دهم آنها به همین زودی شروع به کار کند، به طور

علن و با غفلت مسلمین ایجاد فتنه و خطر عظیم نمایند. پیام‌های شدیدی اینجانب به اولیای امور در این امر دادم و از طرف آنها انکار بلیغ شده است، لکن اطمینان نمی‌شود پیدا کرد.

حقیر در فکر هستم که بلکه به طوری بتوانیم از توسعه نفوذ آنها بکاهیم" [۱].

فتوای آیت الله منتظری شجاعانه است، اگر به مکتوبات جریان روشنفکری دینی نگریسته شود. اگر برخوردهای سرکوبگرانه ی رژیم جمهوری اسلامی با بهائیان را بتوان نادیده گرفت، اگر نگاه حوزه های دینی شیعی به بهائیان را بتوان نادیده گرفت، سکوت معنادار بسیاری از روشنفکران دینی نسبت به بهائیان را نمی‌توان نادیده گرفت. روشنفکران دینی در خصوص حقوق بشر بسیار سخن گفته و می‌گویند. ولی در خصوص یکی از مهمترین موارد نقض حقوق بشر در ایران سکوت اختیار کرده اند. اعتراض به ستم هایی که به بهائیان می‌شود و دفاع از حقوق اساسی آنها وظیفه ی روشنفکری دینی است [۲]. در حاشیه ی فتوای نماد مقاومت و مبارزه و پاکی، به عنوان یک مسلمان شیعه ( شیعه ی غیر غالی کثرت گرا)، چند نکته را بیان می‌دارم:

**۱- فرقه ضاله بهائیت:** انحصارگرا آئین خود را حقیقت مطلق، هدایت و سعادت می‌داند و دیگر آئین ها را باطل، گمراهی و شقاوت به شمار می‌آورد. انحصارگرایان معتقدند که رستگاری، رهایی، کمال، یا هر چیز دیگر که هدف نهایی دین تلقی می‌شود، منحصراً در دین آنها وجود دارد و تنها از طریق دین آنها به دست می‌آید. چون انحصارگرایان تمام ادیان چنین رویکردی دارند، وقتی همه ی انحصارگرایان در نظر گرفته شوند، تمام ادیان باطل و گمراهی و شقاوت محسوب خواهند شد. از موضع انحصارگرایی، بهائیت همانقدر "فرقه ی ضاله" است، که دیگر ادیان. یعنی وقتی انحصارگرایان بهائیت را فرقه ی ضاله معرفی می‌کنند، بهائیان انحصارگرا هم متهم کنندگان را فرقه ی ضاله به شمار می‌آورند. این حکم در خصوص مسیحیان، یهودیان و مسلمانها (شیعه و سنی) هم صادق است. هر مسلمانی وقتی می‌خواهد بهائیان را متهم به ضلالت کند، بهتر است پیش از آن این کلام کیر گگور را با صدای بلند به اطلاع همگان برساند:

"من مسیحی [در اینجا دیندار] نیستم، و بدبختانه می‌توانم آشکار کنم که دیگران هم مسیحی [دیندار] نیستند- در واقع آشکار کنم که حتی از من هم کمتر مسیحی [دیندار] هستند. علتش این است که آنها خیال می‌کنند مسیحی [دیندار] هستند، یا به دروغ می‌گویند مسیحی [دیندار] هستند... من خودم را مسیحی [دیندار] نمی‌خوانم (تا آرمان مسیحی بودن [دیندار بودن] را لکه دار نکنم)، اما می‌توانم آشکار کنم که دیگران اصلاً مسیحی [دیندار] نیستند" [۳]. البته متواضعانه و عقلانی تر از سخن کیر گگور این است که هر کس خود را بی دین تر از دیگران و هدایت نیافته تر از دیگران بخواند تا فضای صلح، گفت و گو و آموختن از یکدیگر باز شود. بهایی همانقدر انسان

است، که مسلمان. اثبات عقلی باورهای دینی یهودیان، مسیحیان، مسلمانها، بهائیان و ... اگر محال نباشد، بسیار دشوار است. از این جهت، تفاوت چندانی بین ادیان و مذاهب مختلف وجود ندارد. ضمن آنکه بی دلیلی، فرد، گروه یا آئینی را مستحق اهانت و سرکوب نمی کند. چه چیز جز خود خواهی اجازه می دهد که خود و همکیشان خود را هدایت یافته و بهشتی و دیگری را گمراه و جهنمی بخوانیم؟ چگونه و با چه روشی می توان اثبات کرد که ما برحقیق (تمام باورهای ما حقیقت مسلم است) و دیگری، مثلاً بهائیان، باطل است (یعنی باورهایشان کذب محض است)؟

ذکر یک نکته بسیار مهم است. نوشتار حاضر از دو زاویه ی خاص (به شرح زیر) به مسأله ی بهائیت نمی نگرد، بلکه از یک منظر ویژه وارد این مسأله شده است:

۱-۱- ما وارد نزاع های تاریخی در خصوص پیدایش ادیان و مذاهب و فرق مختلف و نقش قدرت های سیاسی در تولید و تثبیت آنها نمی شویم. برای اینکه: الف- همه ی ادیان و مذاهب و فرق چنین اتهام هایی به یکدیگر وارد می آورند، ب- یک آئین پرستش و نظام باور را نمی توان به توطئه ی گروهی توطئه گر فروکاست. مگر سنی های سلفی شیعه را ساخته ی یهودیان- عبدالله ابن سبأ- نمی دانند؟ و مگر علامه عسگری در دو جلد کتاب به این شبهه پاسخ نگفته است؟ مگر روزنامه القبس کویت بتازه گی اعلام نکرده است که: ۷۰ درصد شیعیان ایرانی نمی توانند قرآن را خوب بخوانند، ۹۰ درصد ایرانیان هم معانی قرآن را نمی فهمند؟ [۴]. شیعه ای که از طرف اکثریت مسلمین با اتهام دست ساخته ی یهودی بودن و قرآن ناشناسی روبروست، بهائیت را دست ساخته ی استعمار و صهیونیسم معرفی می کند. آقای خامنه ای اخیراً در یک سخنرانی در اشاره به بهائیت می گوید: "سازمان هایی که اسمش دین است، باطنش سازمان سیاسی است" [۵]. بهائیان، برعکس مسلمین که دین خود را سیاسی ترین دین معرفی می کنند (دیانت ما عین سیاست ماست)، دین خود را غیر سیاسی معرفی می کنند. اگر سیاسی بودن یک آئین عیب آن آئین باشد، مسلمانها نباید اسلام را دین سیاسی بنامند. ولی روشن است که منظور آقای خامنه ای از سیاسی بودن باطن بهائیت، این است که بهائیت چیزی جز بر ساخته ای استعماری- صهیونیستی نمی باشد.

۱-۲- ما وارد این بحث کلامی هم نمی شویم که چه کسی (دینی) بر حق و چه کسی (دینی) ناحق است؟ یهودیان دین خود را برحق و بقیه ی ادیان را باطل تلقی می کنند. این حکم درباره ی مسیحیان و مسلمانها و ... هم صادق است. تاکنون هیچ دین و آئینی نتوانسته است حقانیت خویش و بطلان بقیه را با برهان اثبات نماید. در پایان کار حق و ناحق روشن خواهد شد. فقط انسان انحصار گراست که دین خود را برحق و دین دیگران را ناحق به شمار می آورد. اما انسان کثرت گرا، با فهم این واقعیت که بحث های کلامی برای غلبه ی یک دین بر ادیان دیگر به نتیجه

نرسیده و پیروان ادیان مختلف هر چه دلیل و استدلال داشته اند علیه یکدیگر بکار برده اند و نتیجه ای حاصل نگردیده (تکافوی ادله)، برای هر دینی حظی از حقیقت قائل است و تمام ادیان و مذاهب و فرق را راههای متفاوت به سوی خدا و سعادت به شمار می آورد. از منظر کثرت گرایی دینی، مدعیات ادیان، توصیف کما بیش دقیق یک حقیقت واحدند.

هیچیکدام از مراجع تقلید و فقهای ما پلورالیست نبوده اند و نیستند. برخی از آنان حداکثر تا شمول گرایی جلو آمده و شمول گرایی شان فقط شامل یهودیت و مسیحیت می شود [۶]. اما حتی فقهای شمول گرا هم برای بهائیت هیچ حظی از حقیقت و سعادت و هدایت قائل نیستند. از نظر آنان، بهائیت کذب محض است و اصلاً دین به شمار نمی رود.

به عنوان نمونه، آیت الله منتظری یهودیان و مسیحیان را کافر ذمی و بهائیان را کافر معاهد به شمار می آورند. می فرماید: "این فرقه جزو کفار محسوب می شوند اما کافر حربی نیستند و کافر ذمی هم نیستند چون کتاب آسمانی شان نه تورات است، نه انجیل است و نه زبور. اما (بهائیان) کافر معاهد یا مستأمنند، به این معنی که در امان و عهد حاکمیت اسلامی اند و مادامی که فعالیتی علیه حاکمیت اسلامی انجام ندهند از حقوق شهروندی برخوردارند چون به هر حال حق آب و گل دارند، مالیات می پردازند و غیره".

فتوای آقای خمینی را پیش از این از نظر گذرانده ایم. فتوای آیت الله بروجردی درباره بهائیان به قرار زیر است: "لازم است مسلمین با این فرقه معاشرت، مخالطه و معامله را ترک کنند، فقط از مسلمین تقاضا دارم آرامش و حفظ انتظام را از دست ندهند". فتوای آیت الله گلپایگانی به قرار ذیل است: "مخالطه با این طایفه ضالّه مضلّه حرام است".

همانگونه که مشاهده شد، مسلمانهای انحصارگرا، بهائیت را آئینی ناحق بشمار می آورند، همانطور که بهائیان اسلام را شریعت منسوخ و ناحق به شمار می آورند. اگر مباحث پایان ناپذیر و توافق ناکردنی کلامی - فلسفی نادیده گرفته شود، تنها چیزی که باقی خواهد ماند، تفاوت چند میلیونی تعداد پیروان تشیع و بهائیت است. گمان نمی کنم شیعیان اقلیت و اکثریت بودن را مبنای حق و باطل بودن به شمار آورند. برای اینکه شیعیان در مقابل اکثریت سنیان، اقلیتی بیش نیستند. مسلمین هم در مقابل مسیحیان اقلیت محسوب می شوند. بدین ترتیب، انحصار گرایان هم اگر خواهان زندگی صلح آمیز باشند، چاره ای جز پذیرش "حق ناحق بودن" ندارند. به تعبیر دیگر، می توان خود را حق و دیگری را باطل به شمار آورد و در عین حال برای زندگی صلح آمیز، دیگری باطل (ناحق) را تحمل کرد.

۳-۱- مسأله‌ی ما دفاع از حقوق همه‌ی آدمیان به عنوان انسان است. به فرض آنکه اثبات شود آئینی ناحق است، از موضع حقوق بشر، "ناحق بودن" خود یک حق است. حتی اگر اثبات شود آئینی ناحق است، فعال حقوق بشر، از حق ناحق بودن هم دفاع خواهد کرد. بدین ترتیب، ما بدون آنکه خود را درگیر مباحث تاریخی - کلامی کنیم، از حقوق پیروان تمام ادیان، و بهائیان، دفاع می‌کنیم. داوری در خصوص صدق و کذب باورهای بهائیان کار فیلسوفان و متکلمان است، داوری در خصوص تاریخچه‌ی تکوین بهائیت کار مورخان است، اما دفاع از حقوق شهروندی بهائیان، وظیفه‌ی همه‌ی آدمیان است.

۲- **اهانت و سطح تحمل:** مسلمانها امروزه به حق از هجوم تبلیغاتی رسانه‌های غربی و اهانت‌های آنها علیه بنیانگذاران آئین خود شکوه می‌کنند. در این فضای ناپذیرفتنی گفته می‌شود: اسلام دین خشونت، ترور و جنگ است. اسلام ضد دموکراسی، حقوق بشر، آزادی و زنان است. اسلام با "نظام اجتماعی مدرن" و "اندیشه‌ی تجدد" مخالف است، مسلمانها دشمن علم و فرهنگ و تمدن اند، حجاب یعنی تحجر و بربریت، مرد‌های مسلمان دارای چند همسرند و غیره. به تعبیر دیگر، دین اسلام به تروریسم و جنگ و خشونت فروکاسته می‌شود. مسلمانها به این نوع سخنان واکنش نشان داده و علیه کشورهایی که رسانه‌هایشان کاریکاتور علیه رهبران دینی‌شان منتشر می‌کنند، تظاهرات برپا می‌کنند و پرچم این کشورها را به آتش می‌کشند. در عین حال در رفتار و گفتار مسلمین پارادوکسی وجود دارد که از سوی خودشان به طور کلی نادیده گرفته می‌شود. مسلمانها، متون مقدس یهودیان و مسیحیان را تحریف شده معرفی می‌کنند. ادیان شرقی را به طور کلی دین به شمار نمی‌آورند. شیعیان نکاتی علیه سنی‌ها می‌گویند که قطعاً چیزی جز اهانت نیست. سنی‌ها هم همین عمل را تکرار می‌کنند. بهائیان همیشه به شدت سرکوب شده‌اند. اما نگاه و گفتاری بدتر از سرکوب هم وجود دارد. گفته می‌شود که "بهائیت، فرقه ضاله‌ی دست‌پرورده‌ی صهیونیسم است". چگونه است که کوچکترین انتقاد به مسلمانها و افکارشان اهانت تلقی می‌شود، ولی بزرگترین اهانت‌ها به بهائیان بلا اشکال و برحق جلوه داده می‌شود؟ اهانت، اهانت است. نباید اینگونه فکر کرد که "دیگران" مجاز نیستند به "ما" اهانت کنند، ولی "ما" مجاز و محق به اهانت به "دیگران" هستیم. روحانیون و رسانه‌های عمومی ایران دائماً علیه بهائیان سخن می‌گویند، آیا آنها اجازه می‌دهند که همان سخنان را بهائیان درباره‌ی مسلمانها بگویند؟ [۷] اگر یک بهایی یکی از سخنانی را که شیعیان درباره‌ی باورهای آنها در رسانه‌ها مطرح می‌کنند، در رسانه‌ای مطرح کند، حکمش مرگ خواهد بود.

۳- **تقدم حق جان بر حقوق شهروندی:** درست است که شهروند با حقوق سیاسی - اجتماعی اش شناخته می‌شود، اما شهروند صاحب حق، محصول یک ساختار اجتماعی خاص و یک فضای ذهنی خاص است. ساختاری که تفکیک حوزه خصوصی از حوزه عمومی در آن نهادینه شده، پیش شرط اجتماعی ظهور شهروند است. جامعه‌ای

که دولت اش در قلمرو خصوصی مردم دخالت نمی کند و بسیاری از امور، از جمله دینداری و بی دینی، و تغییر دین، خارج از قلمرو سیاست گذاری و تصمیم گیری و تصرف دولت است، صاحب شهروندی می شود. ابتدا باید پذیرفته شود که یک فرد حق دارد دیندار یا بی دین باشد، حق دارد دین خود را تغییر دهد و دین دیگری برگزیند و برای استفاده از این حق به عنوان مرتد توسط دولت مجازات نخواهد شد. این امر خارج از قلمرو اختیارات دولت است و این حق بر حقوق سیاسی تقدم دارد. پیروان دیگر ادیان، و هم دینان سابق فرد هم حق ندارند به دلیل "انتخاب" جدید، وی را تکفیر یا ترور کنند. حق امنیت جانی بر حقوق سیاسی و اجتماعی تقدم دارد. ناحق هم حق حیات دارد. بهایی ابتدا باید مجاز باشد بهایی باشد، تا سپس امکان استفاده از حقوق شهروندی را داشته باشد.

**۴- حضور در قلمرو عمومی:** حق "حضور در قلمرو عمومی"، پیامد منطقی حق حیات و حقوق شهروندی است. اگر بهائیان از حقوق شهروندی برخوردارند، باید بتوانند همچون دیگر شهروندان در عرصه عمومی، آزادانه، نظرات و باورهای خود را طرح (تبلیغ) و در گفت و گوی انتقادی با دیگران شرکت نمایند.

در یک نظام دموکراتیک (مردم سالار) سه امر را باید از یکدیگر تفکیک کرد:

الف- جدایی نهاد دین از نهاد دولت (سکولاریزاسیون)، یکی از پیش شرط های نظام دموکراتیک است.

ب- دین (و دینداران) حق دارد در قلمرو عمومی حضور داشته باشد. حذف دین از عرصه عمومی، نه ممکن است، نه مطلوب، نه پیش شرط دموکراسی.

ج- بی طرفی دولت نسبت به تمام ادیان، یکی از لوازم سکولاریزاسیون و دولت دموکراتیک است. بنابر این، یک آئین (اسلام)، نمی تواند به کمک دولت، تمام قلمرو عمومی را در اختیار بگیرد و حضور در این ساحت را برای دیگر آئین ها ناممکن سازد.

دفاع از حضور بهائیان در قلمرو عمومی، پیامد منطقی فتوای آیت الله منتظری است. برای اینکه آزادی عقیده و آزادی بیان از جمله حقوق شهروندی اند. نمی توان به کسی گفت تو از حقوق شهروندی برخورداری، اما مجاز به بیان باورهای دینی ات در قلمرو عمومی نمی باشی. حق اول، حق دوم را پدید می آورد. مسلمین نباید از تبلیغ دیگر ادیان در جوامع اسلامی هراس داشته باشند. آمریکا دینی ترین جامعه ی مغرب زمین است. پیروان هر دینی در این کشور می توانند (مجازند) دین خود را تبلیغ کنند. این امر مسأله و مشکلی برای مسیحیان پدید نیاورده است. اگر مسلمین، در اینجا شیعیان، به دین خود باور دارند، نباید از تبلیغ یهودیت و مسیحیت و بهائیت بهراسند. اگر شیعیان به

تحدی قرآن باور دارند و آن را جدی تلقی می کنند، باید همه را دعوت به محاجه ی با قرآن کنند ، نه اینکه کوچکترین انتقاد و پرسش را به نام اهانت به مقدسات، سب النبی و ارتداد سرکوب کنند.

**۵- نتیجه:** شهروند صاحب حق، زندگی خود را چگونه که خود تشخیص می دهد، سامان می بخشد. باورهایی را که خود درست می داند، **انتخاب** می کند. دیگران(دولت، دین، ایدئولوژی) موظفند انتخاب او را محترم به شمارند. باورهای آدمیان تا زمان کانت نقش بسیار مهمی در شخصیت او داشتند. پرسش اصلی فلسفه این بود: آدمیان به **چه** باور دارند و آیا آنچه بدان باور دارند حقیقت دارد و صادق است یا کاذب؟ کیرگگور این فرایند را تغییر داد و گفت: تاکید بر اینکه آدمیان **چه** باوری دارند نادرست است. برای اینکه اولاً با برهان یقینی نمی توان درست و نادرست بودن باورها را اثبات کرد،ثانیاً باور منتهی به چگونه زیستن نمی شود. انتخاب گری آدمیان مهمترین خصوصیت آنهاست. آدمی با انتخاب آزاد تبدیل به آدمی می شود. دین سپهر غیر عقلانی پارادوکسیکال است، ولی آدمی آن را انتخاب می کند. "ایمان همین پارادوکس است". به گمان او، در مسیحیت و دیگر ادیان، هیچ چیز عقلانی وجود ندارد. آدمی آزاد است تا از میان نظام های ارزشی مختلف و متعارض دست به انتخاب بزند. آدمی مسئول انتخاب های خویش است و "من" او در فرایند انتخاب شکل می گیرد و برساخته می شود. در این تغییر پارادایم، "انتخاب" جای "باور" را گرفت و دیگر نمی شد آدمی به خاطر باورهای نادرست و کاذبش قربانی کرد. شهروند انسانی است که با انتخاب هایش خود را خلق و می شناساند.

شهروند محصول فرایندی است که همه چیزش در حال مدنی شدن است: جامعه ی توده وار تک ساحتی(امت،قبیله و...)با برخی تحولات،مدنی می شود(جامعه ی مدنی)، اعتراض و شورش های مردمی به "**نافرمانی مدنی**" بدل خواهد شد، قهرمان پرستی جای خود را به "**شجاعت مدنی**" می سپارد، اخلاق قبیله ای خودی و غیر خودی ساز به **فضائل مدنی** تبدیل خواهد شد. تحولاتی از این دست،دین را به قرار سابق باقی نمی گذارد.دین، مدنی می شود(دین مدنی) تا شهروند چشم عنایتی به آن داشته باشد. پذیرش حقوق شهروندی بهائیان، حکایت گر دینی است که در حال مدنی شدن است[۸].

این نوشتار کوتاه با یک پرسش از حضرت آیت الله منتظری به اتمام می رسد. وقتی حضرت آیت الله از حقوق شهروندی بهائیان سخن می گویند، چه تصویری از "حقوق" و "شهروندی" در ذهن دارند؟ آیا شهروندان را می توان به کافر(کافر حربی، کافر ذمی، کافر معاهد و...) و مومن تقسیم کرد؟ یا ورود به دوران شهروندی، وداع با مفاهیم فقهی در تقسیم بندی اعضای جامعه ی مدنی است؟ آیا می توان باورهای شهروندان را به "ضاله" و غیر ضاله

تقسیم کرد؟ یا باید به باورهای شهروندان، وسبک های متنوع و متفاوت زندگی آنها، احترام گذارد؟ پاسخ آیت الله منتظری به این گونه پرسش ها، راهگشای زندگی صلح آمیز خواهد بود.

منبع: رادیو زمانه : ۱۸ و ۱۹ خرداد ۱۳۸۷

## پاورقی ها:

۱- منبع : <http://tabnak.ir/pages/?cid=694>

۲- در سال ۲۰۰۶ یکی از روشنفکران سرشناس در یکی از سخنرانی های من حضور داشت. دوستی با تأکید بر بهایی بودن فرد یاد شده، اعتراض شدید خود و برخی دیگر از دوستان را به من اعلام کرد. به او گفتم هیچ کس شرکت کنندگان در پای سخنرانی های عمومی را انتخاب نمی کند. این توضیح او را قانع نساخت. اضافه کردم که فرد مورد نظر شما بهایی نیست، بلکه دین ستیز است و با همه ی ادیان سر ستیز دارد. برداشت من این بود که پس از این توضیح مسأله ی آن دوست حل شد. یعنی خداناباوران از بهائیان قابل تحمل ترند.

یک استاد ایرانی در یکی از دانشگاههای بنام آمریکا اشتغال دارد. محافل سیاسی و اقتصادی ایران با این استاد روابط گرمی دارند. بسیاری تردید ندارند که او بهایی است، اما آنها که با وی در ارتباط اند، می گویند وی بی دین است. بدین ترتیب مسأله حل می شود. ارتباط با بی دین موجه و ارتباط با بهایی ناموجه است.

اگر به نشریات و سایت هایی که متعلق به جریان روشنفکری دینی است نگریسته شود، در آنها مقالات افرادی که در گذشته چریک فدایی خلق (اقلیت و اکثریت)، توده ای و... بوده اند و اینک هم خداناباورند، منتشر می شود، با چاپ های خدا ناباور مصاحبه می شود، ولی هیچگاه یک مقاله از یک بهایی در این نشریات و سایت ها دیده نمی شود. روشنفکری دینی که این گام مثبت را برداشته است، اگر واقعاً به پلورالیسم اعتقاد دارد، باید بهائیان را هم شامل این نوع رواداری کند.

۳- سوزان لی اندرسون، **فلسفه کیرگور**، ترجمه خشایار دیهیمی، طرح نو، ص ۳۸.

۴- <http://fardanews.com/fa/pages/?cid=53057>

۵- ۱۳۸۷/۲/۱۴ شیراز.

آقای خمینی به طور مکرر بهائیان را اسرائیلی خوانده است. می گوید: "اگر دولت ایران رابطه خود را با کشور اسرائیل قطع کند؛ آن وقت روحانیت ایران یکصدا بر تحریکات کشورها .... علیه حکومت شیعه ایران قیام خواهند نمود... کسانی که به نام تجدد؛ روحانیت را ضعیف میکنند توسعه فساد را دامن می زنند. ما با "اسرائیل" و "بهائی ها" نظر مخالف داریم و تا روزی که مسئولین امر؛ دست از حمایت این دو طبقه برندارند؛ ما به مخالفت با آنها ادامه می دهیم" (صحیفه نور ج ۱-ص ۷۷). "وای بر این مملکت؛ وای بر این هئیت حاکمه! وای بر این دنیا! وای بر ما! وای بر این علمای ساکت! وای بر این نجف ساکت! این قم ساکت است. این تهران ساکت است. این مشهد ساکت! این سکوت مرگبار اسباب این می شود که **زیر چکمه های اسرائیل؛ به دست همین بهائی ها؛** این مملکت ما؛ این نوامیس ما؛ پایمال شود..... اگر همه علمای اسلام یک مطلبی را بگویند؛ حالا که خطر بر اسلام وارد شده و آن **خطر یهود است و حزب یهود- که همین حزب بهائیت است** - این خطر که حالا نزدیک شده؛ اگر آقایان؛ علمای اعلام؛ خطبا؛ طلاب؛ همه با هم همصدا بگویند که آقا ما نمی خواهیم که یهود بر مقدرات مملکت ما حکومت کند" (صحیفه نور- ج ۱-ص ۲۱۳ و ۲۱۶). "دین شما مردم مسلمان در معرض مخاطره و هجوم قرار گرفته است. دولت شما می خواهد به دست بهایی ها و اسرائیلیها شما را از بین ببرد. بدانید که دولت شما به دو هزار بهایی هر یک پانصد دلار کرایه داده که به لندن بروند، جمع شوند و علیه قرآن و پیغمبر شما تصمیم بگیرند" (صحیفه نور، ج ۱، ص ۲۷۷).

۶- انحصارگرایی (exclusivism)، شمول گرایی (inclusivism) و کثرت گرایی (pluralism) سه رویکرد مختلف نسبت به تنوع ادیان اند که نجات بخشی و حقیقت مندی ادیان مختلف را تبیین می کنند.

۷- اخیراً یک "توده ای اسبق"، که پس از "تواب" گردیدن به "همکار وزارت اطلاعات" تبدیل گردید، پس از یک دهه وارد پرونده ی قتل های زنجیره ای شد تا دامن "مقام معظم رهبری" را از این پرونده پاک کند و نشان دهد که "رهبر فرزانه انقلاب" هیچ نقشی در قتل های زنجیره ای نداشته است و آنان که برای افشای نقش رهبر در این پرونده زندانی و ترور شدند، عده ای "ژورنالیست" بیش نبوده اند و "تواب اطلاعاتی"، که بدنبال دفاع از رهبر و پاک کردن اذهان از نقش وی در پروژه ی قتل عام درمانی است، محقق و پژوهشگری بی طرف است.

تواب اطلاعاتی می نویسد: "من بنیانگذار نامدارترین و مؤثرترین مؤسسه پژوهشی وزارت اطلاعات، مؤسسه مطالعات و پژوهش های سیاسی، بودم و بیش از یک دهه گرداننده آن. اندکی بعد، با دستور مقام معظم رهبری بازسازی مرکز اسناد آشفته بنیاد مستضعفان و جانبازان را نیز به دست گرفتم".

امروز همگان مطلع اند که وزارت اطلاعات رژیم جمهوری اسلامی طی پروژه قتل عام درمانی ده ها تن از روشنفکران و مخالفان سیاسی را به قتل رساندند. نیروهای فرنگی کار وزارت اطلاعات، شاپور بختیار را به فجیع ترین نحو ممکن به قتل رساندند، و ماجرای میکونوس را آفریدند. ولی توابع اطلاعاتی، مسولیت قتل بختیار و میکونوس را به گردن سرویس اطلاعاتی اسرائیل می اندازد. چرا؟ دلیل نمی خواهد، رهبر معظم انقلاب فرمان داده است که این چنین وانمود کنید. بدین ترتیب نه تنها وزارت اطلاعات بی گناه جلوه داده می شود، بلکه نقش مستقیم رهبر معظم انقلاب در ترورها هم انکار خواهد شد. این تاریخ نویسی پژوهشگرانه نیست، این جعل تاریخ مطابق میل سلطان خودکامه است. می نویسد: "من در همان زمان که شاپور بختیار به قتل رسید قتل او را، بر اساس تحلیل، به سرویس اطلاعاتی اسرائیل منتسب کردم؛ در زمان حادثه میکونوس نیز چنین تحلیلی عرضه کردم، و در حوادث مشابه. شادم که امروزه می دانم در مسئله قتل شاپور بختیار **موضع رهبری انقلاب** نیز چنین بوده است."

آدمی آزاد است راه و زندگی خود را انتخاب کند، حتی اگر انتخاب او خدمت به خودکامگان باشد. اما تحریف واقعیات و اهانت به دیگران به نام پژوهش تاریخی، چیز دیگری است. توابع اطلاعاتی، در نزاع با همکار سابق اش، بجای آنکه بگویند روح الله حسینیان، قاضی وزرات اطلاعات، سرکوبگر، و دارای ارتباط وثیق با آمران و عاملان قتل های زنجیره ای است، به مسئولین جمهوری اسلامی هشدار می دهد که به احتمال زیاد پدر یا پدر بزرگ روح الله حسینیان بهایی بوده اند. یعنی قتل و جنایت و سرکوب مجاز است، ولی اگر پدر یا پدر بزرگ فرد بهایی باشد، جرم و جنایت است. بهایی بودن از کشتن دگراندیشان مهم تر است. روح الله حسینیان اگر خودش هم بهایی بود هیچ اشکالی نداشت، بر ای اینکه تازه دین او، دین انتخابی می شد. دین همه ما، از جمله فقها و روحانیت، دین والدین است. فقها مسلمانند، چون والدین شان مسلمان بوده است. اگر والدینشان مسیحی بود، آنها هم مسیحی بودند و با همین مشی فعلی از مسیحیت دفاع می کردند و حکم تکفیر مسلمین را صادر می کردند... کدام فقیه تمام ادیان را مطالعه کرده پس از آن مسلمانی را انتخاب کرده است؟ هر کس به دین والدین خویش است. فقهای ما از دیگر ادیان (کلام و عرفان و فلسفه و ...) شناخت و اطلاع چندانی ندارند. دین حق و مطلق حقیقت نزد آنان حاضر است، دیگر چه نیازی به مطالعه ی دیگر ادیان وجود دارد؟ باز هم تأکید می کنم، مشکل روح الله حسینیان بهایی زاده بودن وی نیست، مشکل و مسأله ی ما این است که او با یک باند اطلاعاتی - امنیتی جنایتکار (محسنی اژه ای، مصطفی پورمحمدی، رازینی، مصباح یزدی، سعید امامی و...) چند دهه است که دگراندیشان را سرکوب و ترور می کنند. توابع اطلاعاتی می نویسد که بنیانگذار **موثرترین** موسسه تحقیقاتی وزارت اطلاعات بوده است. اما توضیح نمی دهد که تاثیر پژوهشکده ی وزارت اطلاعات در سرکوب مخالفان رژیم چه بوده است؟

رسم توابع این است که از حرب اللہی های سابق هم حزب الہی تر شدہ، بہ جان این و آن می افتند کہ چہ کسی مسلمان و چہ کسی نامسلمان است؟ بہ این موارد توجہ کنید و ببینید بیماری "بہایی زدگی" چہ می کند: الف- خاندان روح اللہ حسینیان بہایی بودہ اند. ب- احمد زید آبادی در روستایی بہ دنیا آمدہ کہ سکنہ قابل توجہ بہایی داشتہ است. این نوع نقد بہترین نقدی است کہ بر اندیشہ های یک تن می توان وارد آورد. یعنی ہمین کہ محل تولد و زدگی یک روشنفکر را برملا کنید و نشان دہید کہ چہ کسانی در آن منطقہ زدگی می کردہ اند، تکلیف اندیشہ های آن روشنفکر روشن خواهد شد. آیا اگر کسی در محلہ ای بہ دنیا آمدہ باشد کہ برخی از ساکنین آن محلہ فاحشہ باشند، اندیشہ های او از جنس فحشاً خواهد بود؟ ج- ہیچ کس در دشمنی آقای خامنہ ای با آیت اللہ منتظری تردید ندارد. توابع اطلاعاتی، برای خدمت بہ سلطان، سعی می کند آیت اللہ منتظری را فردی سادہ لوح و بازیچہ ی دست اطرافیان معرفی کند. می نویسند، فتوای آیت اللہ منتظری در خصوص حقوق شہروندی بہائیان را اطرافیانشان بہ ایشان القا کردہ اند و این امر اثبات می کند کہ ایشان "سادہ" اند. روحانیت امروز اگر فخری داشتہ باشد، آن فخر و نگین کسی جز آیت اللہ منتظری نیست. این روحانیت، اگر نابودگر و برباد دہی داشتہ باشد، آنہم کسی جز آقای خامنہ ای نیست کہ توابع اطلاعاتی در خدمت اوست.

توابع اطلاعاتی از آقای خامنہ ای بہ عنوان "رہبر انقلاب" یاد می کند. یک پژوهشگر تاریخ اگر نمی خواهد در نقش خادم سلطان ظاہر شود، باید بہ این پرسش پاسخ دہد کہ مگر یک انقلاب چند رہبر دارد یا می تواند داشتہ باشد؟ آیا چون استالین بعد از مرگ لنین زمامداری اتحاد جماہیر سوسیالیستی شوروی سابق را بر عہدہ گرفت، کسی او را "رہبر انقلاب اکتبر" می نامند؟ بہ ہمین ترتیب، آیا چون آقای خامنہ ای بعد از وفات آقای خمینی زمامداری جمہوری اسلامی را بر عہدہ گرفت، یک پژوهشگر تاریخ حق دارد او را "رہبر انقلاب" بنامد؟ رہبر انقلاب ۵۷ آقای خمینی بود. اگر در میان روحانیون بدنبال کسانی باشیم کہ در دوران انقلاب نقش موثری ایفا کردہ اند، بدون تردید نام آقای خامنہ ای جز دہ نفر اول نخواہد بود. خدمت بہ سلطان خود کامہ و تخریب مخالفان او، بخشی از فرایند خودی سازی یک توابع است.

۸- تمام فتاوی آیت اللہ صانعی در چند سال اخیر، از منظر نوشتار حاضر، محصول فرایند مدنی سازی دین است. عمدہ ی مقاومت ہا در برابر نواندیشی های آیت اللہ صانعی از سوی کسانی صورت می گیرد کہ هنوز از جامعہ ی گلہ وار مبتنی بر رابطہ ی گوسفند و شبان بیرون نیامدہ اند.

آیت اللہ صانعی با اقتفای بہ فقہای پیشین کہ اجرای حدود در عصر غیبت را حرام می دانستند، در اجرای حدود توسط جمہوری اسلامی خدشہ ی جدی وارد می کند. این مشی را با مشی سید محمد خاتمی می توان مقایسہ کرد.

او وقتی در دانشگاه هاروارد با این پرسش روبرو می شود که چرا جمهوری اسلامی از مجازات سنگسار که یکی از مصادیق بارز خشونت است استفاده می کند؟ پاسخ می دهد: خشونت به اعمال غیر قانونی اطلاق می شود، چیزی که قانونی است خشونت محسوب نمی شود. سنگسار در ایران امری قانونی است، پس خشونت نیست.

به این ترتیب از نظر خاتمی تعزیر متهمان به حکم قاضی برای اعتراف گیری شکنجه محسوب نمی شود، برای اینکه قوانین جمهوری اسلامی ایران قضات مجاز می دارد تا از تعزیر استفاده کنند. بنابر این هیچیک از متهمان سیاسی دهه ی شصت در زندانها شکنجه نشده اند. همه ی آنها با حکم قضات برای اعتراف تعزیر شده اند.

\*\*\*

مقالات اخیر اکبر گنجی در سایت نیلگون:

روشنفکری فقیهانه

[http://www.nilgoon.org/articles/Akbar\\_Ganji\\_Fauih\\_as\\_Intellectual.html](http://www.nilgoon.org/articles/Akbar_Ganji_Fauih_as_Intellectual.html)

دموکراتیزاسیون در برابر سلطانیزاسیون - دولت احمدی و مجلس سلطانی

[http://www.nilgoon.org/articles/Akbar\\_Ganji\\_Democratization\\_vs\\_Sultanization.html](http://www.nilgoon.org/articles/Akbar_Ganji_Democratization_vs_Sultanization.html)

نامه به آمریکا

[http://www.nilgoon.org/articles/Akbar\\_Ganji\\_Letter\\_to\\_America.html](http://www.nilgoon.org/articles/Akbar_Ganji_Letter_to_America.html)

یوتوپای لنینیستی شریعتی - تبار شناسی گفتمان انقلاب ۱۳۵۷

[http://www.nilgoon.org/articles/Akbar\\_Ganji\\_Shariati\\_01.html](http://www.nilgoon.org/articles/Akbar_Ganji_Shariati_01.html)

شریعتی - زنان گونی پوش و علم بورژوایی

[http://www.nilgoon.org/pdfs/Akbar\\_Ganji\\_on\\_Shariati\\_2.pdf](http://www.nilgoon.org/pdfs/Akbar_Ganji_on_Shariati_2.pdf)

نامه ای به همه درباره حقارت و زبونی

[http://www.nilgoon.org/articles/Akbar\\_Ganji\\_to\\_Iranian\\_People.html](http://www.nilgoon.org/articles/Akbar_Ganji_to_Iranian_People.html)

مقالهء اکبر گنجی در نیویورک تایمز

[http://www.nilgoon.org/articles/Akbar\\_Ganji\\_NYToped.html](http://www.nilgoon.org/articles/Akbar_Ganji_NYToped.html)

تزه‌ای پیشنهادی - مبانی تحول جنبش دموکراتیک در ایران

[http://www.nilgoon.org/articles/Akbar\\_Ganji\\_Tahavol\\_Nahayee.html](http://www.nilgoon.org/articles/Akbar_Ganji_Tahavol_Nahayee.html)

نامه به آمریکا

[http://www.nilgoon.org/articles/Akbar\\_Ganji\\_Letter\\_to\\_America.html](http://www.nilgoon.org/articles/Akbar_Ganji_Letter_to_America.html)

تجربهء روشنفکری در برابر دین در ایران

[http://www.nilgoon.org/pdfs/Akbar\\_Ganji\\_Intellectuals\\_and\\_Religion.pdf](http://www.nilgoon.org/pdfs/Akbar_Ganji_Intellectuals_and_Religion.pdf)

حقوق بشر جهانشمول و دلایل مبارزه با آن

[http://www.nilgoon.org/pdfs/Akbar\\_Ganji\\_Universal\\_Human\\_Rights.pdf](http://www.nilgoon.org/pdfs/Akbar_Ganji_Universal_Human_Rights.pdf)

مانیفست سوم جمهوری خواهی

[http://www.nilgoon.org/pdfs/Akbar\\_Ganji\\_Third\\_Manifesto.pdf](http://www.nilgoon.org/pdfs/Akbar_Ganji_Third_Manifesto.pdf)

مانیفست دوم جمهوری خواهی

[http://www.nilgoon.org/pdfs/ganji\\_manifest\\_part2.pdf](http://www.nilgoon.org/pdfs/ganji_manifest_part2.pdf)